

نظم سیاسی - امنیتی آمریکا در خاورمیانه و امنیت ملی ایران (با تأکید بر برجام)*

حسینعلی توتی^۱، غلامرضا کریمی^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۰۹ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۷

چکیده

زمینه و هدف: دلایل جغرافیای سیاسی، جغرافیای راهبردی و جغرافیای اقتصادی سبب شده تا نظم و امنیت خاورمیانه همیشه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه طی سال‌های اخیر در دستور کار آمریکا قرار گیرد و این تلاش‌ها بیشتر از طریق حضور مستقیم نظامی و آمادگی واکنش سریع صورت گرفته است. از طرف دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران موج گسترده‌ای برای رشد فرایند دموکراسی‌سازی در منطقه و به تعبیری نوعی ناپایداری سیاسی ناشی از تقاضای مشارکت مردم در روند قدرت به ویژه برای کشورهای حاشیه خلیج فارس به ارمغان آورد. موضوع بررسی شکل‌گیری نظم سیاسی و امنیتی در مناطق مختلف جهان به ویژه منطقه خاورمیانه که بسیاری از مسایلی و مشکلات ناشی از ضعف شکل‌گیری این نظم است، دارای اهمیت است و بدون شک از طریق چنین پژوهش‌هایی می‌توان به فهم روشنی از مسایلی این کشورها دست یافت و بر مبنای این آسیب‌شناسی، به ارائه راهکارهای مختلف پرداخت. هدف از این پژوهش آن است که به بررسی نظم سیاسی و امنیتی خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران بپردازد.

روش: روش پژوهش به صورت تبیینی - تحلیلی و ابزار جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و براساس تجزیه و تحلیل داده‌ها است.

یافته‌ها و نتایج: آمریکا همواره تلاش کرده است که از طریق مدیریت تحولات خاورمیانه، شرایط را برای تشکیل نظم سیاسی امنیتی جدید در قالب و پوشش مبارزه با تروریسم، ایران‌هراسی و تضعیف موقعیت امنیتی جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد؛ ولی با وجود این تلاش‌ها، هیچگاه به ترتیبات امنیتی در منطقه خلیج فارس به دلیل چشم‌پوشی نسبت به واقعیت‌ها و ساختارهای موجود، به موفقیت جدی دست نیافته است.

کلیدواژه‌ها

امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، آمریکا، نظم سیاسی امنیتی، خاورمیانه، تروریسم

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده مسئول با عنوان «سیاست خارجی آمریکا و نظم سیاسی امنیتی خاورمیانه» در دانشگاه خوارزمی است.

۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، (نویسنده مسئول). رایانامه: h.tooti@ut.ac.ir

۲ استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی. رایانامه: ghkarimi@khu.ac.ir

مقدمه

«کراتوچویل» تعریف خودش را از نظم براساس وابسته بودن آن به هنجارهایی به‌دست می‌دهد که براساس مشارکت اجتماعی و فقدان قدرتی متمرکز، در کارند، و از این نظر پیرو شرح مشهور «هیوم» از توافقی‌هاست. «کراتوچویل» با توجه به این موضوع، جدایی نظم بین‌المللی از نظم جهانی را که مورد نظر «هدلی بول» بود تأیید می‌کند؛ اولی الگوهایی برای رفتار پشتیبان جامعه متشکل از دولت‌ها است و دومی الگوهایی برای رفتار پشتیبان زندگی اجتماعی بشر است و در ادامه تأکید می‌کند که کانون اصلی پژوهش‌های وی نظم بین‌المللی به این معناست و موضوع اصلی مورد توجه وی روابط چانه‌زنی دائمی است که ویژگی سیاست بین‌الملل و باعث بروز نظم جهانی می‌شود، البته اگر نظمی به‌وجود آید (رنگر، ۱۳۸۲، صص ۶۴-۶۵).

برای بررسی نظم حاکم بر این منطقه می‌توان آن‌را از دوران بعد از جنگ جهانی دوم به سه دوره تقسیم کرد:

الف. نظم و بازدارندگی: در این دوره محور اصلی نظم و امنیت برگرفته از وجود تسلیحات هسته‌ای و خطر گسترده استفاده از آن بود. در این دوران جهت‌گیری واقع‌گرایانه حول مفاهیم مهار، بازدارندگی و حفظ توازن قوا سازمان یافت. (قاسمی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۷). در چنین اوضاع و احوالی و به‌علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که تا قبل از آن متحد راهبردی آمریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسم و حافظ منافع آمریکا بود و همچنین حضور اسرائیل و تأمین امنیت آن می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت.

ب. نظم و سیاست مهار دو جانبه: در این دوران به‌علت فروپاشی نظام دوقطبی، جامعه بین‌المللی در زمینه نظم و نظام امنیتی گرفتار گجی راهبردی شد. پس از فروپاشی کمونیسم و با توجه به فقدان تهدید شوروی، انتظار می‌رفت که تغییر و تحولاتی در سیاست خارجی آمریکا برای حمایت از روند دموکراسی‌سازی و کاهش حضور نظامی در

منطقه خاورمیانه صورت پذیرد. اما سیاست گذاران خارجی آمریکا پس از حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ ائتلاف بین المللی علیه عراق و آزادسازی کویت سیاست مهار دوجانبه را در دستور کار خود قرار دادند. پس از فروپاشی شوروی آمریکا تصور می کند تنها ابرقدرت باقی مانده در جهان است و می تواند نظم نوین موردنظر خود را بر جهان تحمیل کند. در واقع برداشت آمریکا از نظم جهانی برداشتی مبتنی بر نگرش یک جانبه است و با این تلقی است که اقدام به تحریم اقتصادی، مداخله نظامی، درجه بندی کشورهای دیگر براساس معیارهای موردنظر خود و تحمیل قوانین داخلی خود بر قوانین حاکم بر دیگر کشورها و نظام بین الملل می کند (هرسیج، ۱۳۸۱، صص ۱۲۷-۱۳۰). در این دوره نظم و امنیت خاورمیانه با توجه به یک جانبه گرایی آمریکا، حمله عراق به کویت و شکل گیری جنگ دوم خلیج فارس نظم امنیتی منطقه را به سمتی سوق داد که یک نیروی سومی به عنوان نیروی موازنه دهنده در منطقه حضور داشته باشد که این خود زمینه ساز حضور قدرتمند و یک جانبه آمریکا در دو جهت فرایند صلح خاورمیانه و راهبرد مهار دوجانبه در خلیج فارس شد. آمریکا در صدد ایفای نقش موثری در این منطقه بود و با توجه به ایدئولوژی خاص ایران که ناسازگاری با ایدئولوژی های رایج در کشورهای محافظه کار عرب خاورمیانه دارد و بی تمایلی افکار عمومی این کشورها به آمریکا، در نتیجه، این نظم نتوانست اهداف مطلوب ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه برآورده کند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ص ۲۰۸).

ج: نظم و مسئله تروریسم: این مرحله نیز با رویدادهای ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق آغاز شد که یکبار دیگر منطقه خاورمیانه را دستخوش تحولات امنیتی و نظم جدیدی کرد. حوادث ۱۱ سپتامبر آغازی بر عصر جدید در سیاست بین الملل بود. تروریسم و مبارزه با آن مسئله اصلی در زمینه امنیت و نظم بین الملل شد و بدین سان موج سوم امنیت بین الملل بر پایه ریشه کنی تروریسم رقم خورد (گوهری مقدم، ۱۳۹۱، ص ۲۶۲). در این دوره تأمین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم مشروعیت جهانی پیدا کرده و فرصتی است که تصمیم گیرندگان آمریکایی بیشترین بهره را از آن ببرند. این

وقایع فرصتی را نصیب آمریکا ساخت که واقعیت‌های همیشگی را در قالب یک معادله نوین تفسیر کند (دهشیار، ۱۳۸۱، ص ۴۸). این پژوهش در راستای پاسخگویی به پرسش اصلی، به چگونگی تأثیر نظم سیاسی و امنیتی مدنظر آمریکا در خاورمیانه بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر برجام می‌پردازد.

مبانی نظری

شناخت و انتخاب نظریه مناسب در حوزه روابط بین‌الملل، با هدف تجزیه و تحلیل چگونگی کاربرد و الگوسازی آن در منطقه خلیج فارس به منظور شکل‌دهی نظام جدید امنیت و همکاری در این منطقه حائز اهمیت است. (برزگر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷) پژوهش‌ها نشان داده است که تلاش‌های نظری بسیاری برای توضیح منظم و قانونمند همکاری در روابط بین‌الملل صورت گرفته است؛ بنابراین به واسطه اهمیت انتخاب و دستیابی به رویکرد نظری مناسب مرتبط با این پژوهش، در بررسی نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل مرتبط با طرح موضوع، ضرورت استفاده از نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای را نشان می‌دهد.

با توجه به تحولات شگرف پدید آمده در عرصه نظام بین‌الملل، رویکردهای سنتی در پژوهش و تحلیل پویای امنیتی از جمله تعریف امنیت، دامنه شمول و سطوح تحلیل آن مورد بازبینی گسترده‌ای قرار گرفت. نیاز به بازاندیشی نظری و تبیین مناسب ابعاد مختلف مفهوم امنیت در سپهر جدید سیاست بین‌الملل، منجر به پیدایش مکاتب نظری مختلفی شد که «مکتب کپنهاک» از جمله مکاتبی است که در این عرصه با ارائه تعریف موسع و چندبعدی از مفهوم امنیت و توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای از جایگاه برجسته‌ای در عرصه علمی پژوهش‌های امنیتی در طی دو دهه اخیر برخوردار شده است. مکتب کپنهاک با توجه به اینکه بر پژوهش‌های امنیتی استوار شده، جزء رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری، دارای جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی است (برزگر، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶) «سوزان و ویور»^۱ معتقدند که امنیت همیشه بر پایه ارجاع عینی نیست و ارتباطات

انسانی و نقش هنجارها مهم و تأثیرگذار است. به عبارت دیگر بین هنجار و هویت با امنیت رابطه‌ای دوسویه وجود دارد. در اینجا است که در باب امنیت منطقه‌ای در خرده سامانه خلیج فارس، رهیافت‌های اثبات‌گرایانه، نگاهی تقلیل‌گرایانه به مباحث هستی‌شناسی مانند هویت، قواعد و فرهنگ داشته‌اند. در واقع «بوزان» و «ویور»، عنصر هویت را وارد مطالعه خود می‌کنند. بنابراین مکتب کپنهاک به شکلی ضمنی با تأکیدی که بر هنجارها، هویت، امنیت اجتماعی و... دارد واجد نوعی هستی‌شناسی سازه‌انگارانه است و با وجود تأکید بر دولت‌ها به‌عنوان کنشگران اصلی، از لحاظ نظری جایی برای سایر کنشگران نیز دارد (برزگر، ۱۳۸۷، ص ۱۸۷).

تبارشناسی ترتیبات امنیتی منطقه به شش نوع سناریو از جمله،

- سناریوی مبتنی بر دکترین دوپایه‌ای «نیکسون»؛
- سناریوی مبتنی بر دکترین نیروی مداخله‌گر سریع «جیمی کارتر»؛
- سناریوی مبتنی بر دکترین پشتیبانی از توانمندی‌های اصلی منطقه؛
- سناریوی جرج بوش مبتنی بر دکترین تقویت حضور آمریکا در منطقه با تأکید بر ایجاد روابط دوجانبه با دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج (فارس)؛
- سناریوی مهار دوجانبه «کلیتون» با تأکید بر دکترین تضعیف توانمندی‌های ایران و عراق؛
- و در نهایت دکترین «دبلیو بوش» با اشغال افغانستان و عراق سعی کرد ضمن منزوی کردن نیروهای شمالی و جنوب آسیایی، سد کردن فزون‌طلبی‌های دول آسیایی دیگر مثل چین، روسیه، ایران، پاکستان و هند که به دنبال نقش‌آفرینی راهبردی منطقه‌ای یا جهانی هستند و همچنین دنبال کردن راهبرد تحریم فراگیر علیه ایران و در نهایت به کنترل درآوردن خاورمیانه (به‌ویژه دولت‌های عرب خلیج فارس) تقسیم می‌کند (برزگر، ۱۳۸۷، ص ۲۰۹).

روش

این پژوهش براساس هدف از نوع کاربردی است؛ چون نظریه‌ها، اصول و فئونی را که در پژوهش‌های بنیادی تدوین شده برای حل مسایل اجرایی و واقعی بکار می‌گیرد. روش پژوهش هم به صورت تبیینی - تحلیلی و ابزار جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و براساس تجزیه و تحلیل داده‌ها است. این پژوهش با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و پژوهش‌های موجود در این زمینه انجام شد و برای تبیین دقیق موضوع نسبت به مصاحبه با کارشناسان و صاحب‌نظران این حوزه اقدام کرد.

یافته‌ها

آمریکا با توجه به اهمیت جغرافیای راهبردی و جغرافیای اقتصادی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، تلاش جدی برای حضور و تأمین منافع خود در این منطقه کرده است. در دهه ۱۹۷۰ آمریکا تلاش کرد با بکارگیری سیاست دو ستونی «نیکسون» با ژاندارمی ایران و همراهی عربستان، امنیت و ثبات منطقه‌ای را حفظ کند. پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر یکی از پایه‌های سیاست آمریکا، سیاست مهار ایران از طریق حمایت از صدام به همراه تقویت حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس و خاورمیانه در دستور کار این کشور قرار گرفت. در طول این سال‌ها خاورمیانه به دلایل متعدد، بخش مهمی از محیط امنیتی آمریکا محسوب شده است (الهی، ۱۳۸۷، صص ۳۶۰-۳۷۰). در نگرشی وسیع‌تر، تا سال ۲۰۲۵ منافع کلیدی آمریکا به شرح زیر است:

- ۱- بقای اسرائیل و تکمیل روند صلح خاورمیانه؛
- ۲- دسترسی به نفت؛
- ۳- ممانعت از ظهور یک دشمن سلطه‌جوی منطقه‌ای؛
- ۴- جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی؛
- ۵- پیشبرد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و از این طریق، تحکیم ثبات داخلی؛
- ۶- مقابله با تروریسم (غرایاق زندگی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۵).

وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰ در کشورهای عربی اقتدارگرا به‌عنوان متحدین راهبردی واشنگتن، آمریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه ساخت. از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران آمریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها بکار گرفتند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق مانع به‌خطر افتادن منافع بلندمدت آمریکا در خاورمیانه شوند. با ارزیابی تحولات عربی و بیداری اسلامی در هر یک از کشورهای عربی می‌توان آن را تهدیدی برای منافع ملی آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا ارزیابی کرد که منجر به بکارگیری راهبرد چندجانبه‌گرایی از سوی آمریکا در برخورد با این تحولات شده است که در زیر به مهم‌ترین این تهدیدات پرداخته می‌شود:

الف. تأمین امنیت انرژی: تأمین امنیت و تداوم جریان انرژی خاورمیانه به سایر نقاط جهان در زمره منافع حیاتی آمریکا در منطقه تعریف شده است و از آنجا که حجم قابل ملاحظه‌ای از نفت جهان از سه آبراه تنگه هرمز، باب‌المندب و کانال سوئز عبور می‌کند هرگونه ناآرامی در این حوزه‌های جغرافیایی تأثیر بسزایی در افزایش قیمت نفت خواهد داشت. فوری‌ترین تأثیر ناشی از افزایش قیمت نفت در اثر بروز ناآرامی در کشورهای تولیدکننده است. بازار انرژی دنیا در شرایط رکود اقتصادی جهان همواره مورد توجه مصرف‌کنندگان عمده و از جمله آمریکا بوده است.

ب. تأمین امنیت رژیم صهیونیستی: بی‌تردید انقلاب‌های منطقه با توجه به ماهیت اسلامی خود تأثیری جدی بر سیاست و موقعیت راهبردی رژیم صهیونیستی خواهد داشت و از آنجا که حمایت از رژیم صهیونیستی جزو منافع حیاتی آمریکا در منطقه قرار دارد از این طریق بر سیاست‌های این کشور نیز تأثیرگذار خواهد بود. بیداری اسلامی در منطقه، محیط راهبردی رژیم صهیونیستی را تغییر داده و دوباره توجه به مسائل امنیتی در اولویت سیاست‌های این رژیم قرار گرفته است. از سوی دیگر تحولات مربوط به انقلاب‌های منطقه باعث شده شرایط نامطلوب داخلی رژیم صهیونیستی نیز مورد توجه جدی‌تر مردم این رژیم قرار گرفته و اعتراضات گسترده‌ای به وجود آورد. شرایط بد اقتصادی، فساد،

حمایت دولت از شهرک‌سازی، کاهش فرصت‌های شغلی، تحصیلی و...، باعث نارضایتی گسترده مردمی از دولت صهیونیستی در داخل سرزمین‌های اشغالی شده و نتیجه مستقیم این اعتراضات، تضعیف دولت خواهد بود (گوهری‌مقدم، ۱۳۹۱، صص ۱۲۴-۱۲۵).

از دیگر آثار تحولات منطقه بر منافع آمریکا در مورد رژیم صهیونیستی، تحت تأثیر قرار گرفتن مسئله مذاکرات صلح اعراب و رژیم صهیونیستی است. از آنجا که آمریکا تنها متحد و عامل پیشرفت سیاست‌های رژیم صهیونیستی در منطقه است کاهش محبوبیت آمریکا در نتیجه تحولات کشورهای عربی، به‌طور مستقیم بر موضع آمریکا و رژیم صهیونیستی اثرگذار خواهد بود و باعث تضعیف این رژیم می‌شود؛ بنابراین آمریکا به رژیم صهیونیستی برای رسیدن سریع‌تر به نتیجه در فرایند سازش فشار می‌آورد زیرا تأخیر در این روند و تعمیق جریان‌های بیداری اسلامی سبب بروز چالش‌های جدی برای آمریکا در منطقه خواهد بود (واکس‌من^۱، ۲۰۱۱، صص ۷۱-۷۸).

ج. مبارزه با تروریسم: دولت مردان آمریکا و گروه سیاست خارجی آن، عامل اصلی در شکل‌گیری تروریسم را در خاورمیانه جستجو کردند و با حضور نظامی در عراق و افغانستان تلاش کردند از نزدیک با عوامل ایجاد تروریسم مبارزه کنند. این منفعت عمده آمریکا نیز تحت تأثیر جریان انقلاب‌های منطقه قرار گرفته و چالش‌هایی برای آن به‌وجود آورده است. آمریکا معتقد است جریان‌های انقلابی در کشورهای عربی و بی‌ثباتی ایجادشده سبب شده است در کنار جریان‌های مردمی و گروه‌های رسمی، سایر گروه‌های افراطی و بنیادگرا نیز ظرفیت خود را آزاد کرده و از فضای ایجادشده برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند. هرچند اسلام‌گرایی مردم منطقه در جریان تحولات انقلابی، سختی با رویکردهای افراطی ندارد و حتی انقلابیون کشورهای نظیر لیبی با جریان‌های شناخته‌شده تروریستی نظیر القاعده ارتباطی ندارند اما امکان نفوذ این جریان‌ها در

حکومت‌های آتی و میان انقلابیون وجود دارد و این امر تهدیدی برای سیاست مبارزه با تروریسم آمریکا در منطقه محسوب می‌شود (بایمن^۱، ۲۰۱۱، صص ۲۲۰-۲۱۳).

د. اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه: یکی از اهداف آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای مهار و جلوگیری از رشد تروریسم بکارگیری سیاست اعمال اصلاحات در خاورمیانه و مجبور ساختن کشورهای منطقه برای انجام دستور کار مشخص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود تا ریشه‌های تروریسم به شکل مبنایی خشکاننده شود؛ بنابراین طرح‌هایی از جانب دولت بوش پسر مطرح شد. این طرح‌ها با وجود تأکید جدی دولت بوش برای اصلاحات در خاورمیانه، مشکلات و محدودیت‌هایی نیز برای سیاست خارجی آمریکا در بر داشت و به همین دلیل مشکلات در عمل از سال ۲۰۰۶ به بعد به طور رسمی تعقیب نشد تا اینکه دوباره بر اثر انقلاب‌های منطقه در سال ۲۰۱۱ از سوی محافل آکادمیک و سیاسی مطرح شد (حسن^۲، ۲۰۱۱، صص ۴۷-۴۹).

آنچه در این میان حائز اهمیت است، آثار قهری بکارگیری این سیاست در پی برهم خوردن موازنه قوای منطقه‌ای علیه آمریکاست. این کشور در آستانه از دست دادن منافع خود در منطقه قرار گرفته و طبیعی است برای جلوگیری از این مسئله دست به مدیریت شرایط بزنند. اما چنانکه در دوره بوش پسر نیز اتفاق افتاد انجام اصلاحات به معنای تحقق اهداف آمریکا نیست. زیرا اول این که، وضعیت کشورهای منطقه به لحاظ شرایط داخلی و تأثیرپذیری از انقلاب‌ها و تحولات یکسان نیست. همچنین باید بررسی کرد که اثر انجام اصلاحات احتمالی بر سیاست داخلی کشورهای هدف چه خواهد بود؟ آیا این مسئله به ثبات در این کشورها کمک خواهد کرد و یا اینکه باعث بی‌ثباتی خواهد شد. به طور قطع، در کوتاه‌مدت این کشورها دست‌خوش بی‌ثباتی خواهند شد و این مسئله می‌تواند سبب گسترش و بروز بحران‌های آتی برای منافع آمریکا شود به نحوی که با به خطر افتادن منافع حیاتی آمریکا احتمال مداخله این کشور به اشکال مختلف افزایش می‌یابد و این مسئله با

1 Byman

2 Hassan

توجه به اوضاع نابسامان اقتصادی چندان مطلوب و اشنگتن نخواهد بود و پیامدهای منفی برای این کشور داشته و مشروعیت و محبوبیت آن را بیش از پیش کاهش خواهد داد (درویش^۱، ۲۰۱۲، صص ۹۰-۹۵).

بنابراین می‌توان سیاست خارجی دولت «اوباما» را براساس الگوهای چندجانبه‌گرا تحلیل کرد، «باراک اوباما» در دوره‌ای به انتخاب رویکردهای نوین در خاورمیانه دست می‌زند که در دوره پیشین؛ چهره آمریکا در منطقه به شدت تخریب شده بود. «اوباما» با هدف تغییر چهره آمریکا به انتخاب رویکردهای نوینی همت گماشت. از شاخص‌های رویکرد نوین «اوباما» می‌توان به سه مورد اشاره کرد: ۱- ارائه دیدگاه‌های مسالمت‌آمیز در بحث دموکراسی خواهی، ترویج دموکراسی و حقوق بشر است؛ ۲- دومین نکته مورد توجه دولت «اوباما» بحث اعتمادسازی بود؛ ۳- سومین مسئله نیز اهمیت بیشتر قائل شدن به کشمکش فلسطین و اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است (واعظی، ۱۳۹۲، صص ۴۲-۴۳). از منظر «اوباما»؛ شکست سیاست آمریکا در خاورمیانه عربی، غیرقابل تحمل بود، بنابراین وی اشاره کرد که آمریکا برای کنترل اوضاع و از دست ندادن موقعیت خود در منطقه، ناگزیر به تنظیم مناسبات خود با کشورهای منطقه براساس منافع متقابل و احترام متقابل^۲ است. در این چارچوب، «اوباما» تأکید کرد که آمریکا باید از این فرصت تاریخی^۳ به وجود آمده در خاورمیانه استفاده کرده و به جای مقاومت در قبال تغییرات، از روند اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا حمایت کند. به واقع این تغییر نگرش بیش از هر چیز می‌تواند بیانگر ضعف آمریکایی‌ها از صحنه‌خوانی و درک درست از روندهای سیاسی منطقه و توان لازم برای پیش‌بینی تحولات باشد؛ بنابراین تلاش دارند با بهره‌گیری از اقدامات تاکتیکی و استخدام ظرفیت‌های سیاسی جدید در کشورهای هدف، درصدد سمت‌دهی، کنترل و مدیریت تحولات برآیند (زهرانی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۰).

1 Darwish

2 Mutual Interests And Mutual Respect

3 Historic Opportunity

اکنون نیز آمریکا در مناطق تحت تغییر خاورمیانه و شمال آفریقا، با طیفی از تهدیدات مواجه شده است؛ زیرا اهداف حیاتی و ارزش‌های مرجع آمریکا را نشانه رفته و آسیب‌پذیری آن، بالا و پیامدش شدید است. بنابراین سعی در هدایت و مدیریت تحولات به‌سوی منافع خویش دارد. این موضوع، رویکرد گزینشی آمریکا در قبال این خیزش‌ها را ثابت می‌کند. به‌عنوان مثال، در حوزه‌هایی که هرگونه تغییر وضع موجود منافع واشنگتن را به مخاطره می‌افکند، ارزش‌های بشردوستانه به‌شدت جایگاه خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست می‌دهند که می‌توان به چراغ سبز آمریکا به عربستان و دولت بحرین برای سرکوب شیعیان یا گزینش راهبرد سکوت در برابر کشتار مردم یمن اشاره کرد (مرسلی، ۱۳۹۱، ص ۶۶).

آمریکا بعد از توافق‌نامه هسته‌ای با وجود آنکه برجام را توافق‌نامه‌ای در راستای جلوگیری از دست‌یابی ایران به سلاح اتمی قلمداد کرده و این را به‌عنوان موفقیتی بزرگ در مهار ایران در این زمینه تعبیر و تبلیغ می‌کنند، اما همچنان راه‌های دیگری به‌عنوان جایگزین برای ماندگاری هراس همسایگان حوزه خلیج فارس و به‌ویژه عربستان از ایران انتخاب کرده و از آنها با عنوان ابزار فشار علیه ایران استفاده می‌کنند. استفاده از این سیاست می‌تواند هم‌پیمانان منطقه‌ای آمریکا را تحریک کرده و افزایش فروش تسلیحات را به آنها تضمین کند؛ زیرا ادامه شعار ایران‌هراسی می‌تواند ضمن اینکه به تحکیم روابط هم‌پیمانان مرکز - پیرامون بیانجامد، در عین حال نگاه مکدر عربستانی‌ها به سبب نزدیکی روابط دیپلماتیکی ایران و غرب بر سر مذاکرات هسته‌ای منجر به توافق‌نامه برجام را تا حدودی تلطیف کند؛ زیرا آمریکایی‌ها با مطرح کردن موضوعات دیگری نظیر دست‌یابی ایران به موشک‌های بالستیک و انجام آزمایش‌های ایران در این راستا، می‌خواهد به‌گونه‌ای این سناریو را تعبیر کند که عربستانی‌ها و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس تصور کنند اگر موضوع پرونده هسته‌ای هم به سرانجام نمی‌رسید در حقیقت عناصر و مؤلفه‌های دیگر قدرت‌ساز جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند بر مدار سلاح‌های دیگر از جمله موشک‌های بالستیک ایران بچرخد و براساس همین موضوع است که آمریکایی‌ها برای

تداوم هراس کشورهای منطقه از ایران، در اقدام به برجسته ساختن خطر این نوع تسلیحات اصرار می‌ورزند (قاسمی، ۱۳۹۲، ص ۴۰).

استنباط آمریکایی‌ها در مورد آزمایشات موشکی ایران بر این مبناست که بند ۲۹ از قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت است که در آن، هرگونه فعالیت مربوط به موشک‌های بالستیک که قادر به حمل سلاح هسته‌ای باشند» تلقی کرده، و در همین راستا برخی سیاست‌مداران آمریکایی و کارشناسان در جامعه هسته‌ای استدلال می‌کنند، انجام این نوع آزمایش‌ها نشان‌دهنده نقض قطعنامه و درعین حال ماهیت مشکوک ایران در تمایل آن کشور در پیگیری برنامه هسته‌ای است؛ بنابراین به‌خوبی متوجه می‌شویم با ادامه این دست ادعاهاست که «زام‌دارن عربستان سعودی به‌طور کلی با تجسم دشمن خیالی و با اتکا به پشتوانه نفت و اعتبارات بانکی در خرید سلاح‌های پیشرفته و گرانبها مقام اول را در جهان تصاحب می‌کنند و باید گفت سرعت خریدهای عربستان در این زمینه به‌گونه‌ای است که پیچیدگی سیستم‌های دفاعی و تجهیزات نظامی جدید در عمل مجالی برای آموزش کامل کارکنان بومی باقی نگذاشته است و در قبال سیل سلاح‌های جدید که از منابع مختلف راهی عربستان می‌شود تنها بکارگیری نیروهای متخصص خارجی بیشتر و وابستگی افزون تر در پی داشته است (آقایی، ۱۳۹۴، ص ۲۱۰). اگر از زاویه دیگر موضوع را بررسی کنیم می‌بینیم که آمریکا هم‌پیمان راهبردی عربستان است و ادامه دادن این هم‌پیمانی با عربستان در خاورمیانه جزء اولویت‌های آمریکا محسوب می‌شود. از طرفی منابع مالی عربستان، قدرت مانور فراوان برای تصمیم‌گیرندگان در این سرزمین را فراهم آورده است (دهشیار، ۱۳۹۵، ص ۳۶). چراغ سبز آمریکا به عربستان در باره دست‌کشیدن از محافظه‌کاری و پشتیبانی آن کشور از عربستان در ایفای نقش کنشگر مداخله‌جو در معادلات منطقه‌ای، رهبران عربستان را به این مسیر هدایت کرد که وقت تسویه حساب با کشورها و کسانی است که هدفشان به چالش کشیدن مشروعیت و حاکمیت صاحبان قدرت در ریاض است (دهشیار، ۱۳۹۵، ص ۳۸-۳۷). بنابراین هم‌پیمانان فرامنطقه‌ای آنها، نیازمند کشور و یا کشورهای مداخله‌گری هستند که بتوانند در جایگاه کنشگران فعال، آنها را به سمت

سیاست‌های معطوف به هدف، که در نهایت منتج به کسب و حفظ منافع آنها شود هدایت کنند و اینجاست که کشورهای فرامنطقه‌ای به عنوان بازیگران بین‌المللی، با داشتن صنایع نظامی پویایی که دارند قادر خواهند بود کشورهای هم‌پیمان خود را در قالب دوست تسلیح کرده و در عین حال آنها را به سمت اهداف موردنظر رهنمون کنند.

بدون اغراق باید گفت ایران و عربستان در بسیاری از مسائل و موضوعات از جمله، سیاست‌های تولید نفت، نقش آمریکا در منطقه خلیج فارس، درگیری‌های خونین در جهان عرب و مراسم و مناسک حج، دارای اختلاف‌های عدیده‌ای هستند. از دیدگاه عربستان ایران یک دولت سرکش و متعهد به ویرانی کشورهای عرب سنی در منطقه است؛ بنابراین با توجه به طرز تلقی‌های دو کشور یادشده می‌توان به این نتیجه رسید که مذاکره‌های هسته‌-ای و افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک ایران در منطقه و جهان و به تبع آن خروج از انزوای سیاسی موجب شود که تشدید رویارویی میان عربستان و ایران از جمله نتایج تحولات روی داده پس از حصول برجام باشد که اگرچه کمتر مورد توجه قرار گرفته اما پیامدهای بالقوه آن برای امنیت منطقه کمتر از پیامدهای خود برجام نیست. بسیاری از تحلیل‌گران هشدار داده بودند که سعودی‌ها چندان روی خوشی به توافق هسته‌ای میان آمریکا و ایران نشان نخواهند داد. سعودی‌ها ناگزیر چنین چیزی را به مثابه فاصله گرفتن آمریکا از نقش تاریخی خود به عنوان حافظ امنیت خلیج فارس و نوعی امتیاز جدید برای ایران تعبیر خواهند کرد، امری که خطر تغییر برگشت‌ناپذیر موازنه قوا در منطقه به نفع ایران را مطرح می‌سازد. حتی قبل از توافق نامه هسته‌ای، نفوذ منطقه‌ای ایران با وجود تحریم‌های مختلف بین‌المللی به خصوص تحریم‌های اقتصادی و مشکلات عدیده ناشی از کاهش فروش نفت ایران در بازارهای بین‌المللی، که در کندی روند نفوذ منطقه‌ای ایران برای پیشبرد اهداف موردنظر در مناطق هدف بسیار مهم ارزیابی می‌شود. واقعیت این است که عربستان تحریم‌ها علیه ایران را بخشی از وضع مطلوب مورد نظر خود ارزیابی می‌کرد که مذاکره‌های برجام بین ایران و کشورهای ۵+۱ این وضع مطلوب مورد نظر عربستان را دچار چالش کرد. دلیل اصلی ایجاد این چالش و نگرانی را ترس از افزایش روزافزون نفوذ

منطقه‌ای ایران در پرتو برجام ارزیابی می‌کردند، به گونه‌ای که برخی تحلیل‌گران در همین راستا معتقدند «ایران بعد از برجام دارای قدرت و نفوذ بیشتری در خاورمیانه شده است و همین امر به صورت خاص عربستان را برای مقابله با ایران و نفوذ بیشتر این کشور در منطقه آماده کرده است». موضوعی که برخی تحلیل‌گران منطقه مبنای نگرانی عربستان از افزایش نفوذ ایران را در «نشانه‌های مربوط به برقراری روابط بین ایران و آمریکا در مذاکره‌های برجام و تصور احتمال نزدیکی بین این دو کشور ارزیابی کرده‌اند و برخی دیگر آغاز نگرانی عربستان را در سال ۲۰۰۳ و در همکاری بین ایران و آمریکا در کشور عراق قلمداد کرده‌اند. با این حال، سناریوی رایج متأثر از توافق هسته‌ای، افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و در پی آن تشدید منازعات منطقه‌ای خواهد بود که این روند به ژرفابخشی احیای رقابت راهبردی بین ایران و کشورهای عربی خواهد انجامید تا از به وجود آمدن ظهور مجدد ایران به عنوان «پلیس منطقه» جلوگیری شود؛ پلیسی که در دوران قبل از انقلاب، محمدرضا پهلوی پادشاه ایران بر عهده داشت. بنابراین تحلیل‌گران سیاسی معتقدند عربستان برای جلوگیری از افزایش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران و تبدیل نشدن آن کشور به پلیس منطقه، اتحاد با ترکیه در مقابل ایران را پیش‌بینی کرده‌اند، که بیانگر اهمیت برجام بر مبنای نگاه جدید جغرافیای سیاسی، قدرت‌های غربی نسبت به نقش ایران در ایجاد ثبات منطقه‌ای است.

بحث و نتیجه‌گیری

گرچه حضور آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس به واسطه سرمایه‌گذاری‌های نفتی و به ایران و ترکیه به دلیل سیاست مهار کمونیس‌م بود، ولی این کشور نسبت به حضور در خاورمیانه بزرگتر، علاقه و افری نشان داد و حضور آن در منطقه به عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی، نظام خاص امنیتی را به دنبال آورد. سرریز شدن پول، تسلیحات و کمک به بازیگران کلیدی منطقه از سطح جهانی، مجموعه امنیتی خاورمیانه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. آمریکا سطح کلی قابلیت نظامی را در منطقه بالا برد، کاری که بیشتر از طریق انتقال تسلیحات و در برخی موارد وارد عمل

کردن نیروهای خود انجام می‌داد. آمریکا توزیع قدرت منطقه‌ای را آشکارا به نفع اسرائیل تغییر داده و مسلح شدن دوباره بعد از جنگ‌ها را ممکن کرد. در بسیاری از کشورها، رژیم‌های اقتدارگرا را حفظ کرده و در برخی موارد ائتلاف‌ها را تغییر داد. با وجود همه این‌ها، مداخله ابرقدرت‌ها موجب کنترل خاورمیانه شد و در شکل‌گیری پویش‌های امنیتی - سیاسی قدرتمند در سطح منطقه‌ای نیز نقش فراتر از نقش حاشیه‌ای ایفا کرد.

بررسی روند تاریخی روابط ایران و عربستان بعد از وقوع انقلاب اسلامی نشان می‌دهد، انقلاب اسلامی به دلیل جاذبیت در شعارها، روش‌ها، محتوا و نتایج حرکت‌ها و سابقه مشترک دینی و تاریخی و شرایط محیطی منطقه‌ای و بین‌المللی، پدیده‌ای اثرگذار در جهان اسلام بوده است. همچنین ترس کشورهای مسلمان منطقه از سرایت انقلاب اسلامی به حدی است که «هنری کسینجر» نظریه‌پرداز نام‌آشنای سیاست خارجی و عضو شورای روابط خارجی آمریکا، انقلاب اسلامی را کابوسی جدی برای کشورهای همسایه ارزیابی کرده است. از آن گذشته انقلاب اسلامی ایران واکنش‌گتن را نیز به وحشت انداخت از اینکه موج آن سراسر خلیج فارس را در بر گیرد؛ بنابراین آمریکایی‌ها به‌عنوان هم‌پیمانان فرمانطقه‌ای کشورهای عرب منطقه، تصمیم گرفتند یک ساختار امنیتی در داخل و اطراف شبه جزیره عربستان به وجود آورند تا مطمئن شوند تفکر و اصول انقلاب اسلامی ایران به خارج از مرزهای آن کشور سرایت نخواهد کرد. همان‌گونه که با پakt بغداد سعی کردند از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ جلوگیری کنند، بنابراین آنچه برای آمریکا در منطقه خلیج فارس مهم بوده و هست، ایجاد ساختار جدید امنیتی برای تثبیت منافع آن کشور، به‌ویژه جریان صدور نفت از این نقطه مهم از جهان بود؛ زیرا انقلاب اسلامی ایران دارای پیامدهایی بود و از جمله این پیامدها می‌توان به «فروپاشی نظام امنیتی خلیج فارس در اواخر دهه ۱۹۷۰ و به دنبال آن، فروپاشی «شورای همکاری خلیج فارس» در سال ۱۹۸۱ بود. به‌طور کلی با توجه به تبلیغات کشورهای فرمانطقه‌ای، دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، ایران به‌عنوان منبع گسترش بنیادگرایی اسلامی، تهدیدی مستقیم علیه رژیم‌های عربی منطقه معرفی شد. که یکی از جلوه‌های متاثر از ایران هراسی، مخالفت عربستان با انقلاب

اسلامی ایران با استفاده از ایجاد بستر مناسب برای مخالفت وهابیت با مذهب و ایدئولوژی شیعه بود که جرقه آن با سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی از سال ۱۹۸۰ مبنی بر مهار ایران آغاز شد و با حمایت از صدام حسین در جنگ عراق علیه ایران تا مسئله حج و تأثیر آن بر روابط ایران و عربستان، و همچنین موضع‌گیری‌های آن کشور در دوران عراق پس از صدام حسین، ادامه پیدا کرد. عربستان از آنجایی که خود را یک بازیگر منطقه‌ای قلمداد کرده، نسبت به تغییر و تحولات منطقه، به‌ویژه بازتاب‌های ناشی از انقلاب اسلامی ایران به‌شدت حساس بوده، بنابراین از سال ۱۹۷۹ که انقلاب اسلامی به‌وقوع می‌پیوندد کنش‌های مختلفی را در راستای تثبیت قدرت خود و جلوگیری و مهار انقلاب اسلامی به‌انجام رسانده است.

پیشنهادها

همزمان با نقش‌آفرینی بین‌المللی و بکارگیری سیاست بی‌طرفی فعال در قبال قدرت‌های بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران شایسته است در عرصه منطقه‌ای با توجه به رقابت سه ژئوپلیتیک تشیع (به رهبری ایران)، سلفی (به رهبری عربستان سعودی) و اخوانی (به رهبری ترکیه)، راهبرد «موازنه سه بعدی قدرت» را مورد توجه قرار دهد تا از بروز فقدان قدرت در خاورمیانه جلوگیری کند. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در چند حوزه، فعالیت‌های خود را متمرکز سازد: نخست، تأکید بر طرح مردم‌سالاری دینی به‌عنوان یک الگوی منطبق با ارزش‌ها و هنجارهای منطقه‌ای؛ دوم، تلاش برای گسترش همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی با کشورهای مهم منطقه به‌منظور کاهش میزان دخالت نیروهای بیرونی در فرآیند ایجاد نظم منطقه‌ای. اصلاح ساختارهای اقتصادی و پاسخ به تقاضاهای فزاینده خیل عظیم جمعیت جوان و جویای کار در منطقه از طریق کمک به بازارها و اتحادیه اقتصادی منطقه‌ای که از ضروری‌ترین زمینه‌های گسترش همکاری‌های منطقه‌ای است. سوم، جلوگیری از بروز هرگونه ائتلاف میان ترکیه و عربستان، چهارم، تلاش برای یافتن راه حلی سیاسی برای بحران سوریه و ممانعت از طولانی شدن آن و نیز جلوگیری از شدت‌گیری منازعات مذهبی و فرقه‌ای در منطقه، و پنجم، ارتقای همکاری‌های اقتصادی

با چین و تسری آن به حوزه‌های فرهنگی و نظامی. جمهوری اسلامی ایران باید با توجه به الگوی جدید مداخلاتی آمریکا در خاورمیانه، راهبردهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را سامان دهد. این مهم مستلزم مدیریت دگرگونی هنجاری، به صورت پویا، منعطف و شبکه‌ای، چهره‌سازی و ایجاد مقبولیت، اعتمادسازی و قابل پیش‌بینی بودن، حساسیت‌زدایی و اقناع بازیگران اصلی منطقه‌ای و بین‌المللی، ایفای نقش نمونه‌ساز و شکل‌دهنده منطقه‌ای و تقویت دستگاه دیپلماسی حرفه‌ای است. افزون بر این، جمهوری اسلامی ایران نیاز به اولویت‌بندی در اهداف و نوع پرداخت به آنان دارد. جمهوری اسلامی ایران شایسته است تا بر مبنای منافع خود در روندهای بین‌المللی شرکت و به تعیین دستور کار در نشست‌های بین‌المللی بپردازد.

منابع

- آقایی، داوود. (۱۳۹۴). سیاست و حکومت در عربستان. تهران: میزان.
- الهی، همایون. (۱۳۸۷). خلیج فارس و مسائل آن. تهران: قومس.
- برزگر، کیهان. (۱۳۸۷). ایران، عراق جدید و نظام سیاسی - امنیتی خلیج فارس. تهران: شادان.
- بوزان، باری و ویور، الی. (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها. (رحمان قهرمانپور، مترجم). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو. (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین. (ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، مترجمان). جلد دوم. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دهشیار، حسین. (۱۳۸۱). سیاست خارجی آمریکا و هژمونی. تهران: خط سوم.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۵). سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا. تهران: نشر قومس.
- رنجر، ان، جی. (۱۳۸۲). روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسئله نظم جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل. (لیلا سازگار، مترجم). تهران: وزارت امور خارجه.

- زهرانی، مصطفی. (۱۳۹۰). ایده آلیسم واقع‌گرا: مبنای عمل دولت اوپاما در خیزش‌های خاورمیانه. فصلنامه روابط خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، ۳(۴).
- غرایق‌زندی، داوود. (۱۳۸۵). راهبردهای امنیتی ایالات متحده در خاورمیانه. چاپ اول. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قاسمی، فرهاد. (۱۳۹۲). پیامدهای منطقه‌ای شدن و گسترش سامانه‌های موشکی راهبردی بر بازدارندگی در نظم جهانی نوین. فصلنامه راهبرد دفاعی، ۹(۳۴).
- کمیسیون منافع ملی آمریکا. (۱۳۸۷). منافع ملی به مثابه راهنمای عمل. (حسین دادرند، مترجم). در: راهبرد امنیت ملی آمریکا. (محمود یزدان‌فام، گردآورنده). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گوهری‌مقدم، ابوذر. (۱۳۹۱). مروری بر تغییر پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش. فصلنامه راهبرد یاس، (۱۶).
- مرسلی، فاطمه. (۱۳۹۱). تأثیرات بیداری اسلامی بر امنیت و منافع آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، ۱۳(۲).
- هرسیج، حسین. (۱۳۸۱). تجزیه و تحلیل و ارزیابی سیاست مهار دوجانبه. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، جلد ۱۲.
- واعظی، محمود. (۱۳۹۲). الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی. فصلنامه روابط خارجی، (۱).
- Byman, Daniel L. (2011). States in Civil War Challenges for the United States, in *The Arab Awakening America and the Transformation of the Middle East*. Brookings institution Press. Washington, D.C.
- Carpenter Scott, Andre J. Tabler & Satloff, Robert. (2011). Obama the Arab Spring and the Peace Process: Assessing a Pivotal Moment U.S. Middle East Policy. Policy Watch 1810.
- Darwish, Nonie. (2012). *The Devil We Don't Know The Dark Side of Revolutions in the Middle East*. John Wiley & Sons, Inc. Hoboken, New Jersey.

- Hassan, Oz. (2011). American Democracy Promotion and the Arab Spring. Presented to Former Us Secretary of State Madeline Albright December the University of War Wick.
- Remarks by the Persident Obama the Middle East and North Africa. (2011). State Department. Washington, DC May 19.
- TerrillShar, Andre. (2011). The Arab Spring and the Future of U.S, Interests and Cooperative Security in the Arab World. Strategic Studies Institute, Available at: <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/index.cfm/articles>
- Waxman, Dov. (2012). The Real Problem in U.S. - Israeli Relations. Center for Strategic and International Studies. The Washington Quarterly.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی